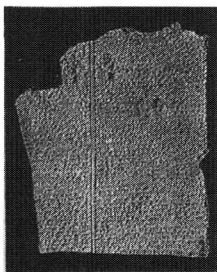


نقطه و حروف و تجلی حق

مهرنوش فیروز مندی

ظهور خداوند و ارتباط انسان با او از مسائل مهم الهیاتی در تمامی ادیان است. مسلم آن است که خدا نادیدنی است، ولی به گونه ای خود را باید به انسان نشان دهد یا به عبارتی ظهور نماید. نحوه ظهور خداوند در ادیان مختلف به فراخور احوالشان به صور متفاوتی



تبیین گردیده است و البته قدمتی دیرینه دارد و حتی در اسطوره‌های کهن جایگاه خاصی را به خود اختصاص می‌دهد. شاید بتوان حماسه گیلگمش را قدیمی‌ترین منبع در این زمینه معرفی کرد.

حماسه گیلگمش یا حماسه گیلگمش یکی از قدیمیترین و نامدارترین آثار حماسی ادبیات دوران تمدن باستان است. قدیمیترین متون موجود مرتبط با این حماسه به

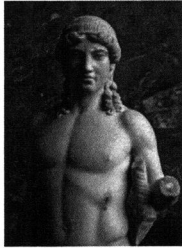


میانۀ هزاره سوم پیش از میلاد مسیح میرسد که به زبان سومری میباشد. کاملترین آنها متنی است که بر الواحی از خشت نگاشته شده و آنگاه در کوره پخته اند. گیلگمش پادشاهی پهلوان است که قدرت، زیبایی و تحرك را از مادرش ایزدبانو و فناپذیری را از پدرش به ارث برده است. بنابراین دوسوم وجودش ایزدی و یک سومش انسانی است. حماسه گیلگمش با ذکر کارها و پیروزیهای این قهرمان آغاز میشود به گونه ای که او را مردی بزرگ در پهنه دانش و خرد معرفی میکند. سپس حادثه مرگ دوست صمیمی‌اش انکیدو او را بسیار منقلب کرده و مسیر زندگی او را بکلی تغییر می‌دهد. گیلگمش تصمیم می‌گیرد که راز جاودان زیستن را پیدا کند. پس پای در سفری طولانی در جستجوی جاودانگی میگذارد، پس از تحمل مشقات زیاد در انتها خسته و در مانده به خانه باز میگردد و شرح رنجهایی را که کشیده بر گل‌نوشته ثبت میکند و بدین گونه حماسه گیلگمش شکل می‌گیرد. همانگونه که اشاره شد این حماسه قدیمی‌ترین منبع در دسترسی است که ظهور و جلوه خداوند را در وجود انسان‌گونه گیلگمش به تصویر می‌کشد. پس از آن تاریخ بازگویی بسیاری دیگر از جلوه‌های ظهور خداوند به صور و مفاهیم متفاوتی بوده است.

در ادامه بحث با نظری مختصر سیر تحول تدریجی این مفهوم را از اسطوره‌های دیرین تا به ادیان اخیر بررسی خواهیم کرد و در این سفر مشاهده خواهیم کرد که چگونه این مفهوم در گذر تاریخ متحول شده و در دیانت بهائی ارتقاء می‌یابد.

ظهور خداوند در اسطوره‌های یونان

انسان بدوی را تجسم نماییم که در سپیده دم مه‌آلود زندگی خود، با جهانی پر رمز و راز رویاروی بوده؛ خود را در محاصره نیروهایی فراتر از آنچه آشکار است می‌دیده و تنها



وسيله ای که در رویارویی با این نیروها در اختیار داشته، اولاً طبیعت پیرامون و ثانیاً تخیل وی بوده است. بنابر این با استفاده از این ابزار درک و بینش خود را از این نیروها در الگوهائی شکل می‌دهد. با عطف به این حقیقت بسیار مسلم می‌باشد خدا یا خدایانش را

بصورت انسان برای

خود مجسم سازد و از آنجاست که خدا یا خدایان انسان‌گونه در اسطوره‌ها متداول و رایج می‌گردند.

در یونان محلی به نام Delphi وجود دارد که بر اساس یکی از اسطوره‌های قدیمی یونان محلی مقدس است. اعتقاد بر این است که زئوس خدا و پادشاه خدایان آنرا محلی برای ظهور و بازگشت پسر خود Apollo خدای پیامبری، نور و رسالت معین کرده است. در این محل هر ساله جشنواره ای در فصل بهار برگزار می‌شود و بازگشت سالانه آپولو از خواب زمستانی جشن گرفته می‌شود. در نقطه اوج این جشنواره ستاینندگان تصویر خدا را که در حرم مقدس پنهان است مشاهده می‌نمایند.

در اسطوره‌ای دیگر زئوس پادشاه تمام خدایان بنا به درخواست معشوقه‌اش Semele و به جهت اثبات قوای الهی، تنها سر سوزنی از شکوه الهی خود را به صورت صاعقه و طوفان ناچیزی آشکار می‌سازد که البته برای موجودی فناپذیر چون Semele قابل تحمل نیست و وی در آتش قدرت الهی زئوس می‌سوزد.



این دو مورد شاهدهی بر این ادعاست که ظهور و جلوه خدا یا به عبارتی خدایان متعدد در هیأت و تمثال انسان تنها وسیله جهت ابراز درک انسان اولیه از خدا بوده است.

ظهور خداوند در آئین یهود

در آئین یهود خدا از تعدد مبرا شده و به مرتبه وحدانیت ارتقاء پیدا می‌کند. یهودیت به وحدانیت خدا اقرار می‌کند: "بشنوید ای بنی‌اسرائیل! خدای ما یکی است." (کتاب مقدس، سفر تثنیه، باب ۴، آیه ۶) با وجود تصویر تنزیهی یهود از خدا، با آیاتی در عهد عتیق

مواجه می‌شویم که صفات انسانی چون لمس کردن، نشستن، دارای چهره و اعضای انسانی، ظاهر شدن بر انبیا را به خدا نسبت می‌دهد. این انسان‌نگاری خدا به معنای نسبت دادن خصیصه‌های روان‌شناختی یا شکل فیزیکی و انسانی به خدا به تمثیل یا تشبیه انگاری تعبیر می‌شود (Anthropomorphism) که در کتاب مقدس بکرات دیده می‌شود، از جمله:

- تمثیل خدا بر حضرت ابراهیم

تورات در قصه ابراهیم به صراحت ظهور خدا به شکل بشر را مطرح می‌کند و می‌گوید: دو فرشته و خدا در هیئت سه مرد بر ابراهیم تمثیل یافتند و چون ابراهیم خدا را از بین سه مرد می‌شناسد، شتابان به سوی او حرکت کرده و سر تعظیم فرود می‌آورد و او را با لقب «ای سرور و مولایم» مورد خطاب قرار می‌دهد. سپس هنگام پذیرایی، ابراهیم در غذا خوردن مهمانان شرکت نمی‌کند و به تماشای خدا در حین تناول غذا می‌پردازد. پس خداوند با ابراهیم به گفتگو می‌نشیند، در حالی که صدای مکالمه آنها برای سارا که پشت خیمه بود، قابل شنیدن است (کتاب مقدس، سفر پیدایش، باب ۱۸، آیات ۱-۳۳)

"و هنگامی که ابرام نودونه ساله بود، خداوند بر ابراهیم ظاهر شد ... و وقتی تکلم خدا با ابراهیم تمام شد، از نزد او صعود کرد و بالا رفت" (کتاب مقدس، سفر پیدایش، باب ۱۷، آیات ۱-۲۲).

نمونه دیگر، ظهور خدا بر ابراهیم در بلوطستان موره است: «خداوند بر ابراهیم ظاهر شده، گفت که این زمین را به ذریه تو خواهم داد و او را در آنجایی که خدا بر او ظاهر شده بود، مذبحی ساخت» (کتاب مقدس، سفر پیدایش، باب ۱۲، آیات ۶-۷)

این آیات، ظاهر شدن خدا و گفتگوی او با ابراهیم را نشان می‌دهد؛ به گونه ای که ابراهیم صدای خدا را می‌شنود.

- تمثیل خدا بر حضرت یعقوب

"پس یعقوب در خواب دید که نردبانی روی زمین برپا گشته که سرش به آسمان می‌خورد و اینک فرشتگان خدا از آن بالا و پایین می‌رفتند و اینک خداوند بر آن ایستاده، گفت: من خداوند، خدای پدرت ابراهیم و اسحاقم" (همان، باب ۲۸، آیات ۱۲-۱۳).

"خدا به یعقوب گفت که برخیز و به بیت ایل برو و در آنجا ساکن شو و مذبحی بساز برای خدایی که وقت فرار کردنت از حضور عیسو،

برادرت به تو نمودار شد ... سپس یعقوب در لوز مکانی که بیت ایل، محل ظهور خدا، در آنجا بود مذبحی ساخت و آن مکان را بیت ایل نامید؛ زیرا که در حین فرار از حضور برادرش، خدا در آنجا نمودار شد" (همان، باب ۳۵، آیات ۱-۸)

خداوند یک بار دیگر بر یعقوب تمثّل یافته و خود را نشان داد: "یعقوب تنها ماند و شخصی تا طلوع فجر با او کشتی گرفت و وقتی دید که نمی تواند بر یعقوب پیروز شود، کف ران او را لمس کرد و ران یعقوب سست شد. سپس آن مرد گفت: مرا رها نما؛ زیرا که صبح طالع است. یعقوب گفت: تو را رها نمی کنم تا مرا برکت دهی. آن شخص گفت: اسم تو چیست و او گفت: یعقوب. آن مرد گفت: از این پس نامت یعقوب نیست، بلکه اسرائیل است؛ چون همان طور که بر خدا غالب آمدی، بر مردم نیز غلبه می یابی. سپس یعقوب از او سؤال کرده و گفت: مرا از نام خود آگاه ساز. گفت: چرا اسم مرا می پرسی و او را در آنجا برکت داد و یعقوب آن مکان را فنیل (به معنای صورت خدا) نامید و گفت: زیرا خدا را رو به رو دیدم و جانم رستگار شد (کتاب مقدس، سفر پیدایش، باب ۳۲، آیات ۲۴-۳۱)

لقبی که خدا بعد از مغلوب شدن در کشتی به یعقوب می دهد، "اسرائیل" به معنای کسی که با خدا کشتی گرفت ... بنابر این می بینیم خدا به شکل یک انسان بر یعقوب تمثّل یافته و تمام طول شب تا طلوع فجر با او کشتی می گیرد.

- تمثّل خدا بر الیفاز



الیفاز یکی از پیامبران مذکور در انجیل است که توصیفش از رؤیت خدا در کتاب ایوب این گونه آمده است: "از فکر رویای آن شبی که همگان در خوابی سنگین فرو رفته بودند، ترس مرا فرو می گیرد و مرا به لرزه می آورد. نفسی در مقابل چهره من ظاهر شد که مو بر تن من برافراشت. بی حرکت ایستاده بود ولی من نمی توانستم حضورش را تشخیص دهم. شخصیتی در مقابل من بود و در گوش من نجوا کرد" (باب ۴، آیات ۱۳-۱۶)

- تمثّل خدا بر اشعیا

اشعیا با رؤیت خداوند به مأموریت خود مبعوث می‌گردد. وی خدا را بر تختی ارجمند و بلندمرتبه می‌بیند. حاشیه و دنباله جامه خدا تمامی معبد بهشت را پوشانده است. در مقابل سریر خداوند، فرشته ای با شش بال ایستاده است که با دو بالش صورت خود را پوشانده تا از نظر به چهره خیره کننده خداوند حذر کند و با دو بال دیگر پای خود را به نشان شرم و فروتنی در درگاه آن عظمت و جلال پنهان داشته و با دو بال باقی مانده پرواز می‌کند. وظیفه این فرشته ستایش پروردگار است که در زمان ظهور خداوند سه بار کلمه "مقدس است Holy!" را فریاد خواهد زد.

- تمثیل خدا بر حزقیال



حزقیال نیز در شرح خود سریرخداوند را به صورت ارابه ای بزرگ توصیف می‌کند، طوفان، ابری بزرگ، آتشی بی وقفه و روشنایی فوق‌العاده ای طلیعه ظهور خداوند بود. از میان آتش چهار موجود قابل مشاهده است، مردانی که هر کدام چهار بال دارند و شکل پاهایشان به صورتی است که در هر لحظه با سرعتی بی وقفه قادر به حرکت در چهار جهت می‌باشند. این موجودات به

کروبیان موسومند. آتش الهی که مانند مشعل می‌سوزند در بین این کروبیان در حرکتند و هر کجا که روح‌القدس آنها را هدایت نماید به همان سو روانند. تخت الهی بر روی سر این موجودات استوار است. هنگامی که ارابه الهی حرکت می‌کند طوفانی عظیم به پا می‌خیزد. بر این ارابه خداوندی جلوس دارد که شبیه انسان است. بدن او از پشت به طرف بالا می‌درخشد و به طرف پائین مانند آتش شعلهور است.

- تمثیل خدا بر حضرت موسی

گرچه در کتاب تورات تأکید فراوانی بر این حقیقت است که تا قبل از حضرت موسی خداوند خود را در عالم رویا بر پیامبران خود ظاهر می‌ساخته (Vision) و با آنها مکالمه می‌نموده (از جمله ارمیای نبی، عاموس، ساموئل و زکریا) ولی با حضرت موسی دهان به دهان مانند کسی که با همسایه اش حرف می‌زند با وضوح و بدون ابهام صحبت نموده است (Sight).

"وقتی موسی گله‌های خود را به سوی کوه حوریب راند، فرشته خدا از میان بوته در شعله آتش به او نمودار شد و نگریست خداوند وقتی دید موسی به آن طرف رفته، از میان بوته او را صدا زد و گفت: ای موسی! موسی گفت: اینک من حاضرم. خدا گفت: به اینجا نزدیک نشو، نعلین خود را درآور؛ زیرا جایی که ایستاده‌ای، زمین مقدسی است. سپس گفت: من خدای پدرت ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوبم. موسی روی خود را پوشاند؛ زیرا که از نگریستن به خدا ترسید" (کتاب مقدس، سفر خروج، باب ۳، آیات ۱-۶).

در این فقره آیات ملاحظه می‌کنیم فرشته خدا و خود خدا به صورت مترادف به کار رفته اند؛ زیرا در آیه دوم می‌گوید "فرشته خدا از میان شعله آتش بر موسی نمودار شد." از آیه چهارم به بعد، همان کسی که در میان شعله آتش است و نمی‌سوزد، خداست که با موسی شروع به سخن گفتن می‌کند. موسی از نگریستن به خدا می‌ترسد؛ همان خدایی که خدای ابراهیم، اسحاق و یعقوب است.

تورات پا را از این هم فراتر گذاشته و تمثیل خدا به شکل انسان بر موسی را بیان می‌کند به گونه ای که موسی با خدا سخن گفته و حتی نظاره‌گر حرکت خدا از پشت سر می‌باشد (کتاب مقدس، سفر خروج، باب ۳۳، آیات ۱۱-۲۳).



ظهور خدا در کوه سینا بر حضرت موسی نیز در سفر خروج اینگونه مشروح است: صاعقه و طوفانی عظیم بر بالای کوه ظاهر می‌شود. آتشی شعله‌ور به آسمان سر میکشد و آهنگی بلند از شیپور شنیده می‌شود. دودی غلیظ تمامی کوه را در بر می‌گیرد، به گونه ای که بالای کوه دیده نمی‌شود. کوه به لرزه می‌آید. از میان آتش و ابر صلائی برمیخیزد و ده فرمان بر حضرت موسی نازل می‌گردد. (باب ۱۹، آیات ۱۶-۲۵).

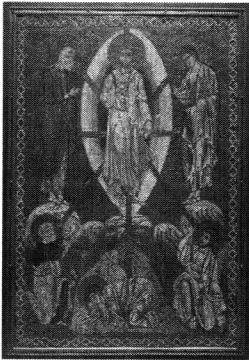
به هر حال تصور انسان‌انگارانه از خدا در جهان و عهد کهن امری کاملاً عادی بوده است و اینکه گاهی خدا حتی صورتی انسانی به خود گیرد، دور از ذهن نبود. شاید یکی از مهم‌ترین دلایل این گونه برداشت‌ها، یونانی‌شدن فرهنگ یهود باشد. پس از فتح بابل توسط کورش، یهودیان به کشور خویش - یهودا - برگشتند. در سال ۳۳۲ قبل از میلاد،

اسکندر یهودا را تحت سیطره خویش درآورد و تلاش کرد فرهنگ یونانی را در آنجا توسعه دهد. فرهنگ سنتی یهود تحت نفوذ فرهنگ یونانی بسیاری از ویژگی‌های خود را از دست داد و خود را با فرهنگ یونانی تطبیق داد. و همانگونه که قبلاً بررسی گردید جلوه و ظهور انسان‌گونه خداوند در فرهنگ یونانی بسیار رواج دارد. دین برای ورود به زندگی راهی جز اسطوره نداشته است، چرا که باید اصطلاحات و صور خیالی را به کار می‌گرفته که برای شنوندگان پر معنی باشد. حتی یهودیان در اواخر قرن چهارم قبل از میلاد تحت تأثیر همین فرهنگ، تورات را به زبان یونانی ترجمه کردند. ترجمه تورات به زبان یونانی در اسکندریه توسط ۷۲ عالم یهودی صورت پذیرفت. این ترجمه معروف به "سبعینیه" است که یهودیان یونانی برای آن به اندازه متن عبری ارزش قائل بودند (پیروزیسیار، کتاب‌هایی از عهد عتیق، صص ۵۱-۵۲).

تعابیر انسان‌وار در الهیات یهود نقش محوری دارد. به همین جهت در طول تاریخ برخی الهی‌دانان یهود تلاش کردند در جهت تنزیه حق تعالی، این آموزه‌ها را تأویل نمایند و به جای تمسک بظاهر عبارات معانی روحانی برای آنها قائل گردند.

ظهور خدا در آئین مسیحیت

قضیه ظهور خداوند بر حضرت مسیح در کوه طابور ما را به جهتی دیگر از تعابیر ظهور خدا سوق می‌دهد. حضرت مسیح و سه تن از پیروانش پیتر، جیمز و جان جهت عبادت به بالای کوه طابور می‌روند. ناگهان حضرت مسیح با شعاعهای درخشانی از نور شروع به درخشیدن می‌کند. سپس حضرت موسی و ایلیا در کنار او ظاهر می‌شوند و حضرت مسیح با آنها سخن می‌گوید و در این هنگام پدر از آسمان ندا کرده و مسیح را پسر خود خطاب می‌نماید و بدین ترتیب مسیح تعمد می‌گردد. (Transfiguration) و به شاهدان دستور داده می‌شود که در



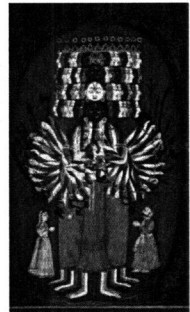
مورد این جریان با هیچ کس سخن نگویند تا هنگامی که زمان مناسب آن فرا رسد. بر اساس این رُخداد حضرت مسیح پسر خدا نام می‌گیرد بدین معنی که خدا در جسم مسیح حلول کرده و با جسم او یکی می‌گردد. این یگانگی و اتحاد بُعد الهی و ناسوتی در یک شخص واحد، یعنی عیسی مسیح به تجسد خدا در مسیح یا Incarnation تعبیر می‌شود. به عبارت دیگر خدائی که تا قبل از آن غیر قابل رؤیت و ادراک نبوده و در طول تاریخ به اشکال مختلف به صورت کلام، معجزه، تمثیلی از انسان یا فرشته و یا به صورت قوای خارق العاده طبیعت خود را بر انسان آشکار نموده بود در یک زمان مناسب خود را به

صورت کامل در عیسی مسیح مکشوف نمود. "لیک آنگاه که کمال زمان ها فرا رسید، خدا پسر خویش را گسیل داشت" (کتاب مقدس، نامه به غلاطیان، باب ۴، آیه ۴). «عمانویل» به معنای «خدا با ماست»، یکی از القاب مسیح در کتاب مقدس است، یعنی او مثل ما شده و طبیعت بشری به خود گرفته، بدون اینکه طبیعت الهی خود را از دست بدهد. از نظر مسیحیان، علت اختصاص این لقب به مسیح این است که خدا برای اولین بار و به شکل منحصر به فردی با تجسد یافتن در عیسی همراه انسان شد؛ درحالی که خداوند از آغاز خلقت همیشه با بشر بوده است. در واقع این "کلمه‌الله" که قبلاً از چشم انسان‌ها مخفی بود، با پذیرفتن صورت انسانی، همانند بشر در روی زمین حرکت می‌کند (کتاب مقدس، اشعیا، باب ۷، آیه ۱۴).

اگرچه در طول تاریخ، بدنه مسیحیت به معنای ظاهری تجسد خدا در مسیح پایبند بوده است، ولی در تاریخ تفسیر کتاب مقدس، الهی‌دانان برجسته ای را می‌بینیم که عقیده ای مخالف ابراز کردند. به ویژه در سالهای اخیر این دیدگاه سنتی توسط الهی‌دانان مسیحی مورد نقد جدی واقع شده است، چرا که البته با تحول فکری امروزه منطقی و عقلانی به نظر نمی‌رسد و با تعبیر مجازی و اسطوره ای احتیاج به تأویل و تفسیر دارد.

ظهور خداوند در آئین هندو

ظهور خداوند به صورت تجسد و حلول منحصر به آئین مسیح نیست بلکه در آئین هندو نیز دیده می‌شود. به باور هندوها، یک روح واحد کیهانی به نام برهما وجود دارد. در آئین هندو، برهما به ۲ صورت تعریف می‌شود: نیرگون (Nirguna) و سگونا برهما (saguna). نیرگون برهما اصلی را بازگو می‌کند که برهما را بالاتر از حس بشری و سخن و کلمه میدانند و بیان می‌دارد که روح واحد جهانی غیرقابل توصیف است. این توصیف شباهت زیادی به با خدای یهودی/مسیحی قبل از خلقت جهان دارد. اما سگونا برهما سعی در شناساندن برهما با صفات قابل لمس دارد. اصل سگونا برهما، برهما را به شکل خدایان مختلف قابل پرستش میدانند. برهما بر اساس افعال و خصوصیاتش به سه صورت ظهور می‌کند، برهما خالق و آفریدگار، ویشنو که حافظ و نگاهدار خلقت است، علت برتر همه چیز و نفس همه چیز است. همه جا هست و تمام هستی را در برگرفته، نامتناهی است و صفات، اعمال و نیروهای او نامحدود است. جهان تجلی اوست و بر آن فرمان می‌راند. آن را آفریده و در آن وارد شده است. ظهور Vishnu به صورت انسان است که Avatar نامیده می‌شود. معروفترین آواتار ویشنو کریشناست (Kirishna). شرح این ظهور در کتاب باگاوادا



گذارد این چنین آمده است: در میدان جنگ کریشنا به Arjuna (قهرمان حماسی نبرد) يك سري آموزشهای جنگی را تعلیم می‌دهد و مسلم است که کریشنا فن‌آنانا پذیر می‌باشد. آرجونا از کریشنا ملتسمانه می‌خواهد که حقیقت واقعی خود را به او نشان بدهد. کریشنا موافقت کرده و به او چشمهای روحانی می‌دهد و آرجونا حقیقت واقعی کریشنا را به صورت ظهور شکوه مسحورکننده ای می‌بیند که تمامی عالم را در بر گرفته است.

ظهور خداوند در آئین اسلام

در حدیثی از امام صادق آمده است که: «كُلُّ ما مَيِّزَتْهُوا بِأَدَقِّ أَوْهامِكُمْ هُوَ موجودٌ مِثْلُكُمْ مردود إِلَيْكُمْ» یعنی «هر آنچه شما با دقیق‌ترین افکارتان تصور کنید، آن موجودی مثل شماست (مخلوق ذهن شماست) و (به عنوان خدا) قابل قبول نیست. در متون اسلامی با وجود پذیرش تمثیل برخی موجودات مانند فرشته یا شیطان، تمثیل و تجسد خداوند مردود است. ظهور خدا در اسلام مفهومی متعالی‌تر از تمثیل و تجسد می‌یابد، به تجلی خداوند تعبیر میشود. تجلی از ریشه جَلُو = جلا و یجلو به معنی روشنی و آشکاری است. تجلی در مصدر مطاوعه به معنی قبول جلوه یا جلوه‌نمایی است یا به عبارتی دیگر آن کس یا آن چیز که بنا هست جلوه کند، جلوه‌گری میکند و خود را مینمایاند. واژه معادل این لفظ ظهور است که در مقابل کمون یا بطون قرار میگیرد. در زبان انگلیسی هم الفظی مشابه با تجلی وجود دارد: Theophany از دو جزء Theo به معنی خدا و Phany به معنی ظهور و بروز، یا Manifestation از دو جزء Manus به معنی دست و Festus به معنی به هم خوردن و در مجموع معنای آشکار شدن میدهد، یا واژه Revelation نیز از دو جزء Re که در اینجا به معنی رفع و کنار زدن و Veil به معنی پرده و حجاب است که با هم به معنای مکاشفه یا انکشاف است.

تجلی در اصطلاح عرفای اسلامی به معنای ظهور و بروز ذات مطلق حق و کمالات اوست. مسلمانان با استناد به قرآن، سنت و عقل، خداوند را از مادیت و عوارض آن مانند حلول، اتحاد، جسمیت و رؤیت منزّه می‌دانند، ولی بهر حال مذند که خدا باید چگونه ای خود را بشناساند. یا به عبارتی این تلاش و کوشش عبد است که باید خدا را بشناساند. پس سالک و رهرو با اختلاف درجه و مراتب معرفتی که دارد پس از طی مراحل سلوک و گذر از عقبه‌های پر پیچ و خم عرفان به مرتبه ای از کمال حقیقی دست می‌یابد و شایستگیهای لازم را کسب میکند، تا جایی که دل او مستعد مشاهده انوار الهی میگردد و حق تعالی بی واسطه بر دیده دل او جلوه‌گری میکند. این تجلی در اصطلاح عرفا تجلی در قوس صعود نام دارد، چرا که سالک در صعود معنوی که به سوی خداوند دارد تجلی حق را مشاهده میکند.

اول تجلی که بر قلب پر فروغ سالک راه طریقت، در مقامات سلوک وارد می‌شود تجلی افعالی است به این معنا که از دیدن افعال خلق قطع نظر نماید و در همه جا نظارمگر افعال الهی باشد و از نسبت دادن هر عملی به خویش - چه نیک و چه بد و چه نفع و چه ضرر و همچنین از مدح و ذم خلق الله - بر حذر باشد. سالک پس از گذشتن از این مرحله به تجلی صفات نائل می‌شود. با مشاهده صفات جلالی چون عظمت، قدرت، کبریا و جبروتی پروردگار سر خضوع و خشوع به آستان الهی فرو می‌آورد و با مشاهده صفات جمالی خداوند چون رحمت، لطف و کرامت سرور و انس بر او قالب می‌گردد. و در انتها به تجلی ذات دست می‌یابد. در پرتو آن تجلی، هستی سالک در هر دو عالم نیست می‌گردد و به فنای اصلی باز می‌گردد و در جمال حق محو و فانی می‌شود و تنها حق را می‌بیند و از رؤیت آن همه شکوه و عظمت مست و بیهوش و مصداق این آیه مبارک قرآن: "و لما جاء موسى لمیقاتنا و کلمه ربّه قال ربّ ارنی انظر الیک قال لن ترانی و لکن انظر الی الجبل فإن استقرّ مکانه فسوف ترانی فلما تجلی ربّه للجبل جعله دکا و خرّ موسى صعقاً فلما أفاق قال سبحانک تبت الیک و أنا اول المؤمنین". (سوره اعراف، آیه ۱۴۳)

و چون موسی به وعده گاه آمد و پروردگارش با او سخن گفت، عرض کرد: پروردگارا خودت را به من نشان بده تا من ترا بنگرم، خطاب رسید، هرگز مرا نخواهی دید، ولی به این کوه نگاه کن، اگر در جای خود برقرار ماند تو بزودی مرا خواهی دید، لذا پروردگارش بر آن کوه تجلی نموده، آن کوه متلاشی گشت و موسی بیهوش بیافتاد و چون به هوش آمد، گفت: منزهی تو، به سوی تو باز می‌گردم و من اولین مؤمنان هستم. (ترجمه)

سپس این عربی و به تبع آن جامی دیدگاهی مخالف آن مطرح نمودند. استناد آنها به حدیث قدسی "كنت كنزاً مخفياً فأحببت ان اعرف فخلقت الخلق لكي اعرف" بود. خداوند متعال کنزی مخفی است که می‌خواهد شناخته شود. پس همه چیز را آفرید و با بروز اسماء و صفات خود در تمامی هستی نمودار و متجلی گشت تا موجودات به وجود مطلق و بی بدیل او پی ببرند.

بر پایه این دیدگاه خداوند اسماء و صفات خود را در انسان کامل بطور اخص که شامل حضرت محمد، ائمه و صدیقین می‌باشد و در عالم وجود بطور اعم بودیعه می‌گذارد. اما این تجلی در طی مراتب تنزلی صورت می‌گیرد. به این معنی که وجود مطلق با تجلی نخست که از ناحیه اسماء و صفات اوست از رتبه احدیت به مقام احدیت می‌رسد و در تنزلات بعدی به تدریج از واحدیت به کثرت تنزل می‌یابد. از این جهت این تجلی، تجلی نزولی نام می‌گیرد. بر پایه این دیدگاه آنچه در جهان آفرینش است جلوه خدا و تجلی آفریدگار است. ذات مطلق هستی در کسوت اسماء و صفات در برگ برگ کتاب پر نقش

و نگار و زرین کتاب آفرینش با عنوان وحدت در کثرت خودنمایی می‌کند. شبستری گوید:

به نزد آن که جانش در تجلی است همه عالم کتاب حقّ تعالی است
همین باور جهان بینی عرفانی را از جهان بینی علمی و فلسفی که پیوند خدا و جهان را بر پایه خلقت و عایت مداند متمایز مسازد. در جهان بینی عرفانی، خلقت جلوه و پرتو اسماء و صفات حق است نه مخلوق و معلول و آفریده او. این دیدگاه به گونه ای زیبا در بسیاری از آثار و اشعار عرفا منعکس گردیده است:

حسن روی تو به يك جلوه که در آئینه کرد این همه نقش در آئینه اوهام افتاد
این همه عکس می و نقش نگارین که نمود يك فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد
(حافظ)

حق تعالی در مراتب نازل وجود به صورت عبد تجلی میکند و در مراتب بالا و درجات عالی به صورت معبود خود نمایی میکند. خلاصه سخن این که عابد و معبود، شاهد و مشهود، هر یکی صورت و تجلی و ظهوری است در مراتب تجلی و ظهور نزولی معبود و مشهود، مرتبه عابد و شاهد است و تجلی و صورت صعودی عابد و شاهد، معبود و مشهود است. (فاطمه حیدری، پندارهای یونانی در مثنوی، ص ۱۳۸)

از آنجا که مبحث تجلی یکی از مبانی بسیار غامض و زیر بنائی و بسیار وسیع در عرفان اسلامی می‌باشد عرفا مخصوصاً ابن عربی و جامی از مثالهای ذیل بهره جسته به شرح و بسط آن پرداخته اند :

۱- تابش نور بر شیشه‌های رنگی و پیدا شدن رنگهای مختلف.

۲- صورت و ظهور چهره‌ها در آئینه:

جمالش پاک بود از تهمت عیب نهفته در حجاب پرده غیب
ز ذرات جهان آئینه‌ها ساخت ز روی خود به هر يك عکسی انداخت
بچشم تیزبینت هر چه نیکوست چو نیکو بنگری عکس رخ اوست.
(جامی)

۳- دریا و ظهورات آن به صورت موج و حباب.

۴- ظهور واحد به صورت اعداد.

۵- ظهور الف در صورت حروف.

آنین بهائی

دیانت بهائی در ضمن تأیید اصل تجلی در دو دیدگاه تجلی نزولی و تجلی صعودی مفاهیم این اصل را با لطائف و ظرائف در قالب نمادهای محسوس به تصویر کشیده است، در

ضمن این که درك متعالتر و عمیقتری از آن ارائه می‌دهد. چه بسیار در مراحل سلوک عارف گفته شده و چه بسیار مثالهای متعدد در فهم اصل وحدت وجود و اینکه واحد (حق) چگونه از طریق تجلی شکل کثیر (خلق) می‌گیرد عنایت گردیده است. اما تأکید دیانت بهائی بر تجلی حق در مظاهر الهیه بنحو چشمگیری خودنمایی می‌کند. عرفان بهائی بر مبنای عدم توانایی عقول بشر از ادراک ذات خداوند استوار است. بنابر این آنچه به حق راجع می‌نماییم به مظهر ظهور او راجع است. حضرت عبدالبهاء این اصل را این گونه تبیین می‌فرماید: "بدان که حقیقت الوهیت و کنه ذات احدیت تنزیه صرف و تقدیس بحت یعنی از هر ستایشی منزّه و میراست. جمیع اوصاف اعلی درجه وجود در آن مقام او هامست. غیب منیع لایدرک و ذات بحت لایوصف، زیرا ذات الهی محیط است و جمیع کائنات محاط و البته محیط اعظم از محاط. لهذا محاط پی به محیط نبرد و ادراک حقیقت آن ننماید. عقول هر چه ترقی کند و بمنتهی درجه ادراک رسد نهایت ادراک مشاهده آثار و صفات او در عالم خلق است نه در عالم حق، زیرا ذات و صفات حضرت احدیت در علو تقدیس است و عقول و ادراکات را راهی بآن مقام نه. السبیل مسدود و الطلب مردود ... ذره خاک را با جهان پاک چه کار و عقل محدود را با عالم نامحدود چه انتساب. عجزت العقول عن ادراکه و حارت النفوس فی بیانه (لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر). لهذا در این مقام هر ذکر و بیانی قاصر و هر تعریف و توصیفی غیر لایق و هر تصویری ساقط و هر تعمقی باطل ولی آن جواهر الجواهر و حقیقت الحقایق و سرالاسرار را تجلیات و اشراقات و ظهور و جلوه در عالم وجود است و مطالع آن اشراق و مجالی آن تجلی و مظاهر آن ظهور مطالع مقدسه و حقائق کلیه و کینونات رحمانیه اند که آنان مرایای حقیقی ذات مقدس الهیه اند و جمیع کمالات و فیوضات از حق در حقیقت مظاهر قدسیه ظاهر و باهر است" (مفوضات عبدالبهاء، ص ۱۰۴)

جهت بررسی دیدگاه دیانت بهائی بر مسئله تجلی خداوند در این عالم نظر را بر لوح تفسیر حروف مقطعه قرآن منعطف و متمرکز می‌کنیم. این لوح یکی از الواح بسیار مفصل و تماماً به زبان عربی است که از قلم حضرت بهالله و بعد از مراجعت ایشان از کوه‌های سلیمانیه در بغداد به افتخار جناب میرزا آقا رضا رکاب‌ساز شیرازی نازل شده است. جناب میرزا آقا رضا رکاب‌ساز شیرازی از جمله معدود نفوسی بود که پس از استماع بیانات حضرت اعلی در مسجد وکیل به شرف ایمان فائز گردید. در بغداد بحضور حضرت بهالله مشرف گشته و در دو مورد از حضرتش سؤال می‌نماید: آیه نور قرآن (۱) و دیگری رموز حروف مقطعه قرآن (۲). حضرت بهالله در جواب اسئله وی لوحی را نازل می‌فرماید و مفصلاً به تشریح این موارد می‌پردازند.

حضرت بهاءالله در این لوح با بیانی عرفانی و بسیار زیبا و با بکارگیری تعابیر و اصطلاحات عالم تدوین مراتب و مراحل سیر تجلی حق را با نمادهای نقطه، حروف و کلمات تشریح می‌فرمایند، بدین معنی که همان گونه که در امر کتابت، نویسنده معنا و مفهوم مورد نظر خود را بواسطه قلم و جوهر بر لوح به صورت حروف و کلمات نقش می‌زند، در تکوین این عالم نیز این عوامل و اسباب ضروری می‌گردد و عالم تدوین مثالی از عالم تکوین می‌شود. حضرت بهاءالله در این لوح مراتب و مراحل تنزل و تجلی حق را با بیانی فصیح و شیرین این گونه بیان می‌فرمایند:

۱- مقام احدیت

ظهر الصوت عن مكن الأعلى مخاطباً للقلم الأولى بان يا قلم فاكتب من اسرار القدم على اللوح المنير البيضاء اذا صعق القلم شوقاً لهذا النداء سبعين الف سنة عما تحصوه أولى الاحصاء فلما آفاق فيما رجع عليه حكم القضاء مرة اخرى اذا بكى سبعين الف سنة من مدامع الحمراء ثم وقف بين يدي الله في زمان ما سبقه حكم الاولية في الابتداء ولا يسبعة حكم الاخرية في الانتهاء فلما احرق بنار الفراق لما انقطع نداء الأهلـى ظهر في دموعه لون السوداء في جبروت الوفاء و رشح قطرة من هذا الدموع السوداء على اللوح اذا ظهرت النقطة في عالم البداء (حضرت بهاءالله، مائدة آسمانی، ج ۴، صص ۴۹-۵۰)

هنگامی که از مکن اعلیٰ به قلم اولیٰ ندا می‌رسد که ای قلم از اسرار قدم بر این لوح روشن سفید بنویس، قلم به اشتیاق شنیدن این ندا هفتاد هزار سال منصعق می‌شود و هنگامی که دوباره بهوش می‌آید و به خاطر حکم دوباره ای که برای برگشت مجددش داده شده هفتاد هزار سال دیگر خون گریه می‌کند. سپس در حضور خداوند در زمانی نه ابتدا دارد و نه انتهای به آتش فرقت می‌سوزد و هنگامی که ندای الهی قطع می‌شود به نشان وفا در اشکهای رنگ سیاه ظاهر می‌شود و قطره ای از این اشکهای سیاه بر لوح سفید می‌چکد و نقطه در عالم بداء شکل می‌گیرد.

تک تک این کلمات قابل تعمق است، ولی آنچه مختصراً در ارتباط با عنوان مبحث لازم به بررسی می‌باشد به تصویر کشیدن ظهور مظاهر الهیه و رجعت آنها است که در قالب عباراتی چنین دلنشین و زیبا جا می‌گیرد. اراده الهی بر این تعلق می‌گیرد که خداوند مظهر خود را در عالم ایجاد ظاهر سازد و این اولین مرتبه ظهور حق است که به کنز مخفی و احدیت تعبیر می‌شود. در این رتبه خداوند مصدر تجلی است و تمامی اسماء و صفات عین ذات او هستند و در وی متمرکز و از یکدیگر و از ذات او تفکیک ناپذیرند. بنابراین هیچ تجلی از وی صادر نمی‌شود. در این مقام نه اسمی است و نه رسمی. این رتبه به فیض اقدس نیز موسوم است. حضرت بهاءالله نماد نقطه را جهت بیان این مقام

برگزیدند، چرا که در ادامه مطلب خواهیم دید که همان گونه که نقطه سرآغاز و مبدأ حروف دیگر است، تمامی اسماء و صفات حق در ذات احدیه متمرکز و مجتمعند، بدون اینکه از یکدیگر تفکیک گردند.

حضرت عبدالبهاء در شرح لوح کنت کنز می‌فرمایند: "در نقطه ملاحظه فرمائید و به حروفات و کلمات که چگونه در هویت و حقیقت نقطه در کمال محو و فنا مطوی و مکنونند، بقسمی که به هیچ وجه آثار وجود از حروف و کلمات مشهود نیست و از یکدیگر هم امتیازی در میان نه، بلکه محو صرف و فانی بحتند و وجودی جز ذات نقطه موجود نه. به همچنین اسماء و صفات الهیه و شئونات ذاتیه در مرتبه احدیه فانی صرف و محو بحتند بقسمی که نه رائحه وجود عینی استشمام نموده‌اند، نه علمی، و این نقطه اصلی کنز مخفی این حروفات و کلمات است و در او مندرج و مندمج بود.

(حضرت عبدالبهاء: مکاتیب عبدالبهاء، ج ۲، ص ۸)

و این نقطه در آثار حضرت اعلیٰ به مشیت اولیه و مظهر الهی موسوم است: "نقطه مقام مشیت ظهور الله است." (بیان فارسی، باب ۸، واحد ۳)،
 "نمی‌توانی عارف شوی به مظهر الوهیت الا از شجره ظهور او که مشیت اولیه باشد، زیرا که غیر آن در امکان ممکن نیست" (باب ۸، واحد ۲).
 و این وجه تسمیه به فرموده حضرت اعلیٰ از آنجاست که:

"همین قسم که الفاظ حروف به نقطه متحقق می‌شود و تکثیر بهم می‌رساند الی ما نهاییه، همین قسم ارواح کینونات به آن متکون می‌گردد و متکثر" (باب ۱۰، واحد ۳)

بدین علت مظهر امر الهی نقطه حقیقت و نقطه مشیت اولیه در هر ظهوری است:
 "کل حروف لفظیه به نقطه متکون می‌گردد و ارواح آن به نقطه حقیقت و اوست در فرقان محمد رسول الله (ص) و در بیان ذات حروف سبع (ص) و در ظهور من یظهره الله آن حقیقت الهیه و کینونت ربانیه و کافوریه جوهریه و ساذجیه مجردیه الی آنها هی شمس الحقیقه بضیائها" (باب ۱۱، واحد ۳)

ارتباط اشک فراق با رنگ سیاه در آمیخته و مماثلتی چنین زیبا با رنگ سیاه قطره جوهری که بصورت نقطه بر لوح سفید نقش می‌زند تشبیهی بسیار زیبا و ملموس می‌آفریند.

مولوی در دفتر اول مثنوی خود نیز این حرقت و فراق را با نفس دمیده شده در نی که از جدائی هایش شکایت میکند به تصویر می‌کشد:

بشنو از نی چون حکایت می‌کند	از جدائی‌ها شکایت می‌کند
کز نیسان تا مرا ببریده اند	در نفیرم مرد و زن نالیده اند
سینه خواهم شرحه شرحه از فراق	تا بگویم شرح درد اشتیاق
هر کسی کو دور ماند از اصل خویش	باز جوید روزگار وصل خویش

۲- مقام واحدیت

فصل هذه النقطة الالهية في طراز هذا الالف الازلية فيما هبت عليه نسيمات الرحمانية عن مصدر الاحدية اذا كشفت وجه الواحدية عن خلف حجبات الخضراء و ظهرت هيكل النقطة على هيئة الالف و قام في اللوح لقيامه على امر الله العلي الاعلى في عالم الصفات و الاسماء و هذا مقام الذى تقمصت كينونة المشية قميص الاسمية و تخلقت بخلع الصفية في مدينة الكبرياء (حضرت بهاء الله، مائدة آسمانی، ج ۴، ص ۵۰)

بنا بر حدیث قدسی "كنت كنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لكي اعرف" پروردگار اراده می‌کند که از نهانخانه کنز مخفی خود را بنمایاند. پس پا به مقام واحدیت می‌گذارد. مرتبه ثانی ظهور حق تجلی ذات بر ذات خداوند است که به عالم واحدیت و فیض مقدس تعبیر می‌گردد. در این مرتبه اسماء و صفات حق از یکدیگر متمایز می‌گردند و حق در لباس کثرت ظاهر می‌شود. نقطه تکثیر می‌نماید و خطی را تشکیل می‌دهد که در صورت ایستادن اولین حرف یعنی الف را شکل می‌دهد. بنا بر تعبیر حضرت بهاء الله این الف اشاره به مظاهر ظهور است وقتی قائم به امر می‌گردند که عالم امر تسمیه می‌گردد. در این مرحله البته تمامی مظاهر الهیه یکسانند و هیچ فرقی بین آنها نیست. در بسیاری از آثار طلعات بهائی این رتبه از مقامات مظاهر اولیه به مقام توحید موسوم است: "مظاهر حق را دو مقام مقرر است. یکی مقام صرف تجرید و جوهر تفرید و در این مقام اگر کل را به يك اسم و رسم موصوف نمائی بأسمى نیست چنانچه می‌فرمایند لا تفرق بین احد من رسله، زیرا که جمیع مردم را به توحید الهی دعوت می‌فرمایند و به کوثر فیض و فضل نامتناهی بشارت می‌دهند و کل به خلع نبوت فائزند و برداء مکرمت مفتخر. این است که نقطه فرقان می‌فرماید اما النبیون فأنا و همچنین می‌فرماید منم آدم و نوح و موسی و عیسی جمیع انبیاء هیاکل امر الله هستند که در قمایص مختلفه ظاهر شدند و اگر به نظر لطیف ملاحظه فرمائی همه را در يك رضوان ساکن بینی و در يك هوا طائر و بر يك بساط جالس و بر يك کلام ناطق" (حضرت بهاء الله، ایقان، ص ۱۱۸)

"در مقام توحید و علو تجرید اطلاق ربوبیت و الوهیت و احدیت صرفه و هویت بحته بر آن جواهر وجود شده و میشود زیرا که جمیع بر عرش ظهور الله ساکنند و بر کرسی بطون الله واقف. یعنی ظهور الله به ظهورشان ظاهر و جمال الله از جمالشان باهر. چنانچه نغمات ربوبیه از این هیاکل احدیه ظاهر شده." (حضرت بهاء الله، ایقان، ص ۱۳۸)

اما در این الف اسرار دیگری هم نهفته است که این مشابعت و مماثلت را کاملتر می‌کند: "اذا فاعرف هذا الالف الروحانی و هذا الطراز الصمدانی و هذا الخیط المستقیم الاحدانی کمن قام بنفسه لنفسه فی مقابلة اهل السموات و الارض و مرة راسه الى السماء اذا يستجذب

منه افندة ملاً الاعلی ثم مرّة يلتفت الی الارض اذا یقوم اجساد المقربین عن قبور الفناء" (حضرت بهاءالله، مائده آسمانی، ج ۴، ص ۷۴)

الف به دو صورت در این بیان توصیف می‌شود. اولاً به تعبیری زیبا و روحانی تمثیلی از راستی قامت مظهر ظهور می‌گردد که محبوب و معشوق الهی است و بفرموده حضرت بهاءالله هنگامی که این الف سرش را به طرف آسمان بلند می‌کند تمامی ملاً اعلی شیفته او می‌شوند و مدهوش وی می‌گردند. و هنگامی که به زمین التفات می‌کند تمامی اجساد مقربین از قبور فنا به پا می‌خیزند. دو انتهای این قامت ایستاده نشانگر ارتباط با عالم علوی و عالم سفلی است که بواسطه آن در هر لحظه با دو عالم در ارتباط می‌باشد، فیض از حق می‌ستاند و به خلق افاضه می‌کند.

از طرف دیگر استقامت این الف راست قامت، تمثیلی می‌گردد از ثبوت مظهر الهی در مقابله با تمامی من علی الارض و این استقامت حجتی می‌گردد جهت اثبات حقانیت رسالتش: "استقامت بر امر حجتی است بزرگ و برهانیت عظیم. چنانچه خاتم الانبیاء فرمودند شیننتی الایتین یعنی پیر نمود مرا دو آیه که مشعر بر استقامت بر امر الهی است چنانچه می‌فرماید فاستقم كما امرت." (حضرت بهاءالله، ایقان، ص ۱۸۱)

۳- مقام تحدید و کثرت مظاهر الهیه

در ادامه سیر تجلی حق به منزلی وارد می‌شویم که الف خود را به صور مختلف می‌آراید و در نتیجه حروف شکل می‌گیرند:

انظر اسرار المودعة فی هذا الالف بحيث فی کل الحروفات تجلیات هذا الالف فانظرون. مثلاً فاشهد فی هذا الالف حرف الباء بخضوعه بارئه کان اکب علی التراب بتمامه خشعاً لله كما أنتم علی هیئته تشهدون ثم ظهر علی هیکل الدال لركوعه بین یدی الله المهیمن المحبوب و اذا سجد لله ظهر عین الصاد و جرت منه الماء الذی به احی الله کل من فی السموات و الارض فی مراتب الخلق لو أنتم فی آثار الخلق تنفرون و كذلك فاعرف کل الحروفات و کلهن بما تجلت علیهن من تجلیات هذا الالف علی هیاکل المختلفة كما أنتم فی حروفات الهجائیة تنظرون و اذا أراد الله ان یظهر تجلیات هذا الالف أشرق علیهن تجلیاً من مثاله اذا کلهن بما کن علیه فی قمایص هذه الحروفات تظهورون و لو یخلص أنفسهن عن هذه الاشارات المحدودة اذا کلهن فی هیکل هذا الالف و علی هیئته یبعثون و اذا ترید ان تشهد تجلی هذا الالف القائمة فی الحروفات علی هیئته و قیامه لتکون فی نفسك موقناً بانه کان قائماً فوق کل شیء (حضرت بهاءالله، مائده آسمانی، ج ۴، ص ۷۰)

اگر در اسرار نهفته در حرف الف نظر شود ملاحظه می‌گردد که الف می‌تواند به شکلهای مختلف خود را ظاهر سازد. مثلاً اگر به حرف "ب" دقت شود می‌بینیم که همان حرف الف است که برای خضوع و خشوع پروردگار بر زمین افتاده است، همان گونه که شکلش نشان می‌دهد. یا اینکه اگر حرف الف در حضور خداوند رکوع نماید به شکل دال ظاهر می‌شود و اگر برای پروردگار سجده نماید حرف صاد ظاهر می‌شود که به شکل چشمه‌ای است که آب حیوان از آن جاری است. به همین ترتیب هر حرفی تجلی این الف است که به اشکال مختلف ظاهر شده است و دلیل این تجلی و تغییر شکل و هیأت این است که حرف الف خود را بشناساند و اسرارش را آشکار سازد و قابلیت‌هایی که دارد ظاهر سازد. پس در هر حرفی تجلی از خود قرار داده است.

حال نظری بر عالم تکوین می‌نمائیم:

فَلَمَّا اسْتَقَرَّ هَذَا الْأَلْفُ الْقَائِمَةُ عَلَى اللَّوْحِ النُّورِيِّ تَجَلَّى بِتَجَلِّيْ بَدْعٍ آخِرِي إِذَا لَاحَتْ حُرُوفَاتِ الْمُقَطَّعَاتِ فِي أَوَّلِ الظُّهُورَاتِ لَيْسَتْ دَلَّتْ عَلَى عَوَالِمِ التَّفْرِيدِ وَ الْأَمْرِ فِي قِصَبَاتِ الْإِنشَاءِ ثُمَّ ظَهَرَتْ مِنْ هَذِهِ الْحُرُوفَاتِ الَّتِي لَاحَتْ وَ اَشْرَقَتْ مِنَ الْأَلْفِ الْأَوَّلِيَّةِ فِي أَوَّلِ الظُّهُورَاتِ عَوَالِمِ التَّحْدِيدِ وَ الْكَثْرَاتِ (حضرت بهاءالله، مائده آسمانی، ج ۴، ص ۵۰)

پروردگار پس از اینکه الف مظهر ظهور خود را از نقطه مشیت اولیه‌اش ظاهر ساخت آن را بنا بر مقتضای مکان و زمان به صور متنوعه در اول ظهور آتش ظاهر می‌سازد و در هر یک اسم و صفتی از اسماء و صفات خود را بودیعه می‌گذارد. گاهی آن را مسیح روح‌الله می‌نامد، گاهی موسی کلیم‌الله. زمانی آن را باب‌الله می‌سازد، زمانی محمد رسول‌الله و سرانجام شکوه و عظمت خود را با نام بهاء‌الله متجلی می‌سازد. این رتبه مظاهر الهیه به فرموده حضرت بهاء‌الله عالم تحدید است: "در این مقام هر کدام را هیکلی معین و امری مقرر و ظهوری مقدر و حدودی مخصوص است. چنانچه هر کدام به اسمی موسوم و بوصفی موصوف و به امری بدیع و شرعی جدید مأمورند ... نظر به اختلاف این مراتب و مقامات است که بینات و کلمات مختلفه از آن ینابیع علوم سبحانی ظاهر میشود." (حضرت بهاء‌الله، ایقان، ص ۱۳۸)

به همین گونه معلوم می‌گردد که چرا هر مظهر ظهوری به نامی و عنوانی موسوم است: موسی کلیم‌الله، عیسی روح‌الله، محمد حبیب‌الله، علی‌محمد باب‌الله و حسین‌علی بهاء‌الله. گرچه هم آنها الف واحده هستند و حائز تمامی اسماء و صفات حقند ولی بنا بر مقتضا، اسم و رسمی را به منصبه ظهور می‌گذارند و اگر لباس حدودات و عوارض عالم امکان را از تن براندازند و خود را از عالم تحدید جدا سازند همگی همان الف احدیه می‌گردند، همان گونه که اگر حروف خود را از قید هیأت ظاهری رها سازند همگی همان الف واحده

هستند. حضرت بهاء الله می فرماید: "انّ الاسماء لو یخلص انفسهم عن حدودات الانشاء لیصیرنّ کلها الاسم الاعظم." (اسرار الاثار، ج ۱، ص ۱۲۳).

نماد حروف جهت تبیین مظاهر مقدسه در مقام تحدید و کثرت یکی از تعبیر حضرت بهاء الله از حروف مقطعه قرآن در تفسیر ایشان می باشد که در قسمتی از این لوح آن را این گونه تصریح می فرمایند:

"فاعلم بان تلك الحروفات فی مقام الاسماء تدلن علی الكینونات الازلیة و الحقائق الاحدیة و سواذج الهویة" (حضرت بهاء الله، مائده آسمانی، ج ۴، ص ۵۹)

و سپس در ادامه به حروف مقطعه الم استناد می فرماید که بدینگونه خداوند حضرت محمد را مخاطب قرار می دهد:

"تلك الحروفات فی مقام الاسماء تدلن علی الكینونات الازلیة و الحقائق الاحدیة و سواذج الهویة كما انتم فی الفرقان تقرئون. قال عزّ نوره فی اول الكتاب «الم ذلك الكتاب لا ریب فیة هدی للمتقین» و فی هذا المقام سمی الله حبیبه بهذه الحروفات المنبسطة المقطعة لیوقننّ بذلك اللذینهم كانوا فی هواء الروح بجناحین الانقطاع یطیرون ان یا محمد هذا الكتاب ای کتاب نفسك و هذا من کتاب غیب محفوظ الذي لن یحیط بعلم احد الا الله و منه یفصل كل الكتب لو انتم توقنون و هذا من کتاب الذي فصل فیة علم ما كان وما یكون و یهتدی به المهتدون و كل ما نزل من قبل الذي لا قبل من الكتب و الزبرحرفاً من ذلك الكتاب اذا فاعرف کتاب نفس محمد الذي رقم فیة كل الاسرار من قلم الله المهیمین العزیز القیوم لتشهد بانّه لا اله الا هو الملك المهیمین المحبوب و بذلك نزل من قبل بان اقراء کتاب نفسك و هذا الكتاب الذي یكفی الذین هم آمنوا و یبلغهم الی شاطئ اسم مخزون و فی مقام اخرى یطلق علی کتاب الذي علیه بالحق و جعله فرقاناً بین الذین هم آمنوا عن الذین هم كفروا علی ربهم یعدلون." (حضرت بهاء الله، مائده آسمانی، ج ۴، ص ۵۹)

خداوند در اولین آیه قرآن حضرت محمد را رمز گونه با خطاب "الم" مخاطب می سازد که ای محمد این کتاب هدایتی است برای متقین و شکی در آن نیست. حضرت بهاء الله این کتاب را به دو تعبیر تفسیر می فرماید. اولاً منظور از این کتاب، نفس حضرت محمد است که ملهم به اسرار الهی است و بدین گونه خداوند حضرت محمد را مخاطب می سازد که اسراری را که بوی آموخته است بر خلقش بخواند و به آنان بیاموزد. شاهد این مقال اولین آیه ای است که بر ایشان نازل شد و مأمور به رسالت خویش گردید: "اقرأ باسم ربك الذي خلق". یعنی بخوان به نام پروردگارت که تو را آفرید. و این واضح است که منظور، خواندن کتاب اسراری است که خداوند در او بودیعه گذارده است. و این همان

لوح محفوظ معروفی است که بر اساس روایات اسرار ما کان و ما یکون تا روز قیامت بر آن نقش بسته است و قابل تغییر و تبدیل نیست.

دومین تعبیری که حضرت بهاءالله از این کتاب می‌فرماید کتاب قرآن است که با لقب فرقان یعنی جدا کننده مؤمنین از غیر مؤمنین ذکر شده است و باعث هدایت خلق می‌باشد. حضرت اعلیٰ این دو کتاب را به کتاب ناطق مظهر امر و کتاب صامت تدوینی هر مظهر امری تسمیه می‌فرماید: "یچ شائی نیست مگر آنکه از برای کتاب صامت کتاب ناطقی خداوند مقرر فرموده ... و آن کتاب الناطق من یظهره الله" (۵). بنابراین کتاب صامت قرآن، کتاب ناطق حضرت محمد را همراه و ملازم می‌گردد تا اسرار الهی تماماً بر خلق خوانده شود.

از آنجا که این اسرار بر اساس قوه استعداد خلق بیان می‌شود، تمامی آنچه تا قبل از زمان ظهور حضرت محمد بیان و ظاهر شده بود تنها حرفی از کتاب اسرار محمد است و سر بیان حضرت اعلیٰ رخ می‌نماید که بر اساس سنت الهی هر مظهر ظهوری اتم و اشرف و اکمل از ظهور ما قبل خود است چنانچه در کتاب بیان فارسی می‌فرماید:

"هر ظهور بعدی علت ظهور قبل است عندالله بظهور اشرفیت، زیرا که خلق عیسی از برای ظهور رسول الله (ص) شد، چنانچه خلق قرآن از برای خلق بیان و خلق بیان از برای ظهور من یظهره الله" (باب ۱۷، واحد ۲).

مقام توحید و تحدید مظاهر الهیه در آثار بهائی آنچنان حائز اهمیت است که در ادامه لوح حضرت بهاءالله از تجلی الف در اعداد و تجلی الف در نفس انسان مساعدت جسته و در پرتو این دو مثال به تشریح بیشتر این مقامات می‌پردازند:

تجلی الف در ارقام

فانظر فی الرقومات كما أنتم فی اعداد الهندسة تشهدون مثلاً هذا الالف ان تغمسه فی ابحر العشرات يظهر الالف بهيته بزيادة النقطة و يظهر منه الالف لان عدده عشرة كما أنتم فی الحساب تعدون و كذلك يترقى الى ان ينتهي الى آخر الإعداد اذا يظهر حرف الالف فی رتبة الرابع بزيادة النقاط و يظهر عدد الالف و بذلك أنتم حرف الغين فاشهدون اذا فاشهد كيف جرت آثار التوحيد فی جبروت الحروفات تشهدن فی آفاق الممكنات و انفس المعقولات بانه لا اله الا هو و كل اليه يرجعون فلما شهد هذا الالف نفسه فی اول الحروفات و اخرها شهد فی ذاته بلسان سره بانه هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن و كل بذلك يوحدون بارئهم ثم بين يديه يسجدون و فی ذلك المقام يصدق على هذا الالف كل الحروفات و كذلك على الحروفات تجلی هذا الالف بنفسه لو أنتم فی رضوان التوحيد تحبرون و حين الذي يكون الفاء يصدق عليه حرف الباء و كذلك انتم بالعكس فاشهدون ثم اعرف النقاط التي يزدن عليه

فی کل مقاماته و مراتبه هذا يدل على الإشارات التي تأخذها في تنزلات تجلياته ليقدر الناس ان يحصوها على مقدارهم و على ما هم عليه مقتدرون و الا لو كان في مقامه و لن يلبس قميص الحدود لن يدركه افئدة أولى الابصار و لا يعقله العاقلون. (حضرت بهاء الله، مائده آسمانی، ج ۴، ص ۷۱)

الف در شکل ظاهری خود مانند عدد ۱ می باشد. حال اگر این الف در رتبه دهگان

ا ب ج د هـ و ز ح ط ی	۱۰۹۸	۷۶۵	۴۳۲۱
ک ل م ن	۹۰۸۰	۷۰۶۰	۵۰۴۰۳۰۲۰
ق ر ش ت ث خ ذ	۷۰۰۶۰۰۵۰۰	۴۰۰۳۰۰۲۰۰۱۰۰	
ض ظ غ	۱۰۰۰	۹۰۰	۸۰۰

غوص نماید عدد ۱۰ حاصل می شود و در رتبه صدگان ۱۰۰ و در رتبه بعدی ۱۰۰۰ و البته به همین ترتیب می تواند زیاد گردد. اعداد ۱۰، ۱۰۰، ۱۰۰۰ همان الفی هستند که نقاطی به آنها اضافه گردیده است. اما نقاطی که بر این الف در عالم ارقام افزوده می شود به این جهت است که عدد یک از مقام خود تنزل پیدا کند تا بر اساس استعداد مردم قابل شمارش گردد چرا که اگر لباس کثرت را به تن نکند قابل احصاء نیست و هیچ کس بدرک آن نائل نمی

گردد. اما این اعداد مطابق به حروف ابجد نمایانگر حروف "ی = ۱۰"، "ق = ۱۰۰" و "غ = ۱۰۰۰" می باشد. با در نظر گرفتن اینکه این اعداد همه نمایانگر عدد ۱ هستند که در کثرت نقاط خود را می شناسانند، این قاعده به حروف مطابق ابجدی آنها نیز دلالت می کند. پس صادق است اگر حرف یاء را قاف نامیم یا بالعکس و بدین ترتیب تمامی حروف نیز از تجلی الف خالی نیست و مرتبه توحید در حروف ظاهر می گردد و از آنجا که غ آخرین حرف ابجد می باشد سر آیه "کل الیه راجعون" رخ می نماید. همان گونه که ملاحظه شد حروف با الف آغاز شده و به الف نیز خاتمه می یابد و این گونه آیه "هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن" مستدل می شود.

در حروف ا، ی، ق، غ رمزی دیگر نیز نهفته است:

ثم اعلم بان لهذا الالف اسرار من كل العلوم بما اعطاه من بدایع فضله و فيه قدر علم ما كان وما يكون مثلاً لو تستخرج حروفات التي كانت في سرائر هذا الالف كما القيناك من قبل من مقامات الاربعة فيه و تكتب استنطاقها و بعد ذلك تقسمها على تقسيمات اربعة و تجري على كل تقسيمها باقتضائها من الترقى و التنزل و الترفع و التساوى ليظهر لك من اسرار التي تتحير فيها العقول و تطلع بما سمعت من الجفر الجامع و تسل الى مبدء العلوم (حضرت بهاء الله، مائده آسمانی، ج ۴، ص ۷۶)

حضرت بها الله در تفسیر خود ذکر می فرمایند که چگونه الف با سیر در عالم ارقام از مقام خود تنزل می نماید و به رتبه های ۱۰، ۱۰۰ و ۱۰۰۰ که مطابق با حروف ابجد "ی"،

"ق" و "غ" می‌باشد می‌رسد. حال اگر این اعداد با یکدیگر جمع گردند، عدد ۱۱۱۱ حاصل می‌شود که مطابق با کلمه ایقغ می‌باشد:

$$۱۱۱۱ = ۱ + ی + ق + غ = ۱۰۰۰ + ۱۰۰ + ۱۰ + ۱$$

ایقغ یا "دائره ظهور ایقغ" یکی از طرق علم جفر جامع می‌باشد. علم جفر جامع را علم حروف نیز می‌گویند و به حضرت علی منسوب است. گفته شده که توسط این علم و با ساختار حروف عربی و ارقام، حوادث این جهان تا هنگام انقراض آن شناخته می‌شود. در دائرةالمعارف اعلمی آمده است که حقیقت آن را تنها حضرت مهدی میداند و در آخرالزمان آن را آشکار خواهد ساخت. صورت این دائره در رساله خطی "حروف" جناب قدوس با ۴ الف (۱۱۱۱) شروع می‌شود و به ۴ الف (۱۱۱۱) نیز خاتمه می‌یابد. این دائره از سیر الف در منازل ۱۴ گانه حاصل می‌شود و به ایقغ که ظهور قائم می‌باشد خاتمه می‌یابد.

تجلی الف در نفس انسان

اذا فاشهد تجلی هذا الالف فی نفسك بأنك انت فی حین الذی تسمع و تبصر تنطق بما ترید بحیث لا یمنعك امر عن امر و لا یسدك فعل عن فعل كما انتم كل ذلك فی انفسكم تشهدون و كذلك فاشهد فی الأسماء فی حین الذی یدقق علیك اسم السمع كذلك یدقق علیك اسم البصیر و كذلك اسماء اخرى لو انتم بعیون الصافیة فی انفسكم تنظرون و كل ذلك فی صفات التی كل الناس الی حینئذ یرجعونها الی خالقهم من حیث لا یشعرون اذا فاشهد فی نفسك بان كل ذلك خلق فی ملكه و یهب علی من یشاء من عباده و انه لا اله الا هو لا یدرك بكل ما انتم تدرکون و لا یعرف بما انتم تعرفون بل خلق هذه المقامات فی انفس عباده لیستدلن الكل بذلك بانه خلق الأسماء و كان مقدساً عنها و جعل الصفات و كان منزهاً منها ... ثم اشهد فی نفسك بأنك تقوم و تنوم و تمشی بشئ واحد و هذا حق معلوم و معدلك یظهر منك الأسماء و الصفات كما انتم بكل ذلك فی انفسكم تبصرون و تذعنون و یظهر هذه الأسماء المختلفة و الصفات العدیة باختلاف ما قدر فی نفوسكم و خلق أبدانكم لعل انتم الی معارج العرفان فی انفسكم تعرجون مثلاً ما یقوم انت به فهو واحد لو انتم الأسماء تسمونه او تذكرون و هو فی ذاته مجرد عن كل ما انتم تتكلمون او فی انفسكم الیه تشیرون و لكن بتوجهه الی محل السمع و اسبابه یظهر اثر و صفة و اسم لن یظهر من غیره و كذلك بتوجهه الی محل البصر و أسباب المقدر فیه یظهر اثر و صفة اخرى و هذا ما انتم فی انفسكم تجدون و كذلك فی اللسان اذا یتوجه النطق كما انتم تنطقون و هذا من توجهه

عدد	حرف	تکرار	مجموع
۱۰	الف	۱۰	۱۰
۱۱	ب	۱۱	۱۱
۱۲	پ	۱۲	۱۲
۱۳	ت	۱۳	۱۳
۱۴	ث	۱۴	۱۴
۱۵	ج	۱۵	۱۵
۱۶	ح	۱۶	۱۶
۱۷	خ	۱۷	۱۷
۱۸	د	۱۸	۱۸
۱۹	ذ	۱۹	۱۹
۲۰	ر	۲۰	۲۰
۲۱	ز	۲۱	۲۱
۲۲	س	۲۲	۲۲
۲۳	ش	۲۳	۲۳
۲۴	ص	۲۴	۲۴
۲۵	ض	۲۵	۲۵
۲۶	ط	۲۶	۲۶
۲۷	ظ	۲۷	۲۷
۲۸	ع	۲۸	۲۸
۲۹	غ	۲۹	۲۹
۳۰	ق	۳۰	۳۰
۳۱	ک	۳۱	۳۱
۳۲	گ	۳۲	۳۲
۳۳	ن	۳۳	۳۳
۳۴	ی	۳۴	۳۴
۳۵	م	۳۵	۳۵
۳۶	ن	۳۶	۳۶
۳۷	و	۳۷	۳۷
۳۸	ز	۳۸	۳۸
۳۹	ح	۳۹	۳۹
۴۰	ط	۴۰	۴۰
۴۱	ظ	۴۱	۴۱
۴۲	ع	۴۲	۴۲
۴۳	غ	۴۳	۴۳
۴۴	ق	۴۴	۴۴
۴۵	ک	۴۵	۴۵
۴۶	گ	۴۶	۴۶
۴۷	ن	۴۷	۴۷
۴۸	ی	۴۸	۴۸
۴۹	م	۴۹	۴۹
۵۰	ن	۵۰	۵۰

الی أسباب الظاهرية فی هیکل البشرية و كذلك فی الباطن ببصر الباطن فاشهدون مثلاً بتعلقه الی القلب و الكبد و الطحال و الرأس و غیره يظهر باختلاف هذه المقامات اسماء مختلفة كما انتم بالعقل و النفس و الفؤاد تسمون اذا فاعرف تجلی هذا الالف فی نفسك مع انه واحد كيف ظهر الله منه الأسماء المتغايرة و الاثار المختلفة لتبلغ بذلك الی مقام العرفان و تشهد بان الاختلاف يظهر باختلاف المحل و الأسباب و الامجلی واحد و التجلی واحد و كل ذلك فی انفسكم افلا تبصرون و لتوقنن بانه لا اله الا هو قد صنع الخلق جامعاً بجميع اسمائه و صفاته ان انتم بدایع الصنع فی انفسكم لا تتضیعون و كل ذلك خلق فی ملكه و يظهر فی مقام الخلق (حضرت بهاء الله، مائدة آسمانی، ج ۴، ص ۷۲)

انسان دارای قوای مختلفی است. قوای ظاهری مثل سمع، بصر، تکلم و غیره و قوای باطنی مثل مدرکه، حافظه، تعقل و غیره و دارای افعال مختلفی مثل خوابیدن، راه رفتن، ایستادن و غیره. در هر زمان که واجد یکی از این قوا و یا افعال باشد به همان اسم یا صفت خوانده می‌شود. اگر در حال دیدن باشد بصیر و اگر در حال ایستادن باشد قائم و اگر در حال تفکر باشد متفکر خوانده می‌شود، در حالی که شخص واحدی است و همه این آثار و افعال از مرکز واحدی صادر می‌شود که انجام هیچ یک از آنها خللی در دیگری ایجاد نمی‌کند و آن مرکز دارندهٔ جمیع این صفات و افعال است. و این اسماء و صفات را مردم به خالق خود نسبت می‌دهند از آن جهت که قادر به درک و شناسائی خالق خود نیستند در حالی که اگر به نفس خود بنگرند مشاهده می‌نمایند که خداوند این اسماء و صفات را به هر کسی که اراده فرموده اعطاء کرده و خود مقدس و منزّه از هر اسم و صفتی است. بنا بر این همان گونه که ملاحظه می‌شود اختلافات در محل و اسباب است و گرنه تجلی‌کننده و تجلی یکی است. اگر در زجاجهٔ زرد تجلی کند، رنگ زرد دیده می‌شود و اگر در زجاجهٔ سفید تجلی نماید، رنگ سفید و در زجاجهٔ قرمز به رنگ قرمز دیده می‌شود. اشراق شمس حق نیز در مظاهر ظهورش واحد است و تمامی این هیاکل جامع جمیع اسماء و صفات الهی هستند، حتی اگر این صفات و اسماء را در ظاهر بروز ننمایند: "اکمل انسان و افضل و الطف او مظاهر شمس حقیقتند بلکه ما سوای ایشان موجودند به ارادهٔ ایشان و متحرکند به افاضهٔ ایشان لولا که لما خلقت الافلاک بلکه کل در ساحت قدس ایشان معدوم صرف و مفقود بحتند. بلکه منزّه است ذکر ایشان از ذکر غیر و مقدس است وصف ایشان از وصف ماسوی و هیاکل قدسیه مرایای اولیهٔ ازلیه هستند که حکایت نموده اند از غیب الغیوب و از کل اسماء و صفات او از علم و قدرت و سلطنت و عظمت و رحمت و حکمت و عزت و جود و کرم و جمیع این صفات از ظهور این جواهر احدیه ظاهر و هوداست و این صفات مختصّ ببعضی دون بعضی نبوده و نیست بلکه جمیع انبیای مقربین و اصفیای مقدسین به این صفات موصوف و به این اسماء موسومند نهایت

بعضی در بعضی مراتب اشدّ ظهوراً و اعظم نوراً ظاهر می شوند چنانچه می فرماید تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض. پس معلوم و محقق شد که محل ظهور و بروز جمیع این صفات عالیّه و اسماء غیر متناهیّه انبیاء و اولیاء او هستند خواه بعضی از این صفات در آن هیاکل نوریّه بر حسب ظاهر ظاهر شود خواه نشود. نه این است که اگر صفتی بر حسب ظاهر از آن ارواح مجرده ظاهر نشود نفی آن صفت از آن محالّ صفات الهیه و معادن اسماء ربوبیه شود. لهذا بر همه این وجودات منیره و طلعات بدیعه حکم جمیع صفات الله از سلطنت و عظمت و امثال آن جاری است اگر چه بر حسب ظاهر سلطنت ظاهره و غیر آن ظاهر نشود." (حضرت بهاء الله، کتاب ایقان، ص ۷۵)

۴- مقام خلق

فعل نوشتار با نگارش حروف خاتمه نمی یابد، بلکه حروف فاصله می گیرند، جدا می شوند، قطع می گردند و سپس با یکدیگر جمع گردند، به یکدیگر می پیوندند، امتزاج می یابند و ترکیب می شوند و در نتیجه کلمات جامعات و حروف مرکبه را تشکیل می دهند که تمثیلی است از اینکه در مرتبه ای دیگر از تجلی نزولی حق، خداوند اسماء و صفات خود را در عالم خلق بودیعه می گذارد:

"فلما فصلت و تفرقت و تقطعت ثم اجتمعت و انتلفت و تمزجت و تزوجت اذا ظهرت کلمات الجامعات والحروفات المركبات فی عوالم الخلق فی هیاکل الأسماء و الصفات اذا تم خلق عوالم الملكية و راز القدرية فی مظاهر الموجودات لیستدلن کل بلسان الکینونات بانه هو الباقي الدائم الخالق المقتدر العزیز السلطان." (حضرت بهاء الله، مائده آسمانی، ج ۴، ص ۵۱)

و بدین گونه خلق عوالم ملک در مظاهر موجودات خاتمه می یابد تا همگان به زبان عالم امکان استدلال کند که اوست باقی دائم خالق مقتدر عزیز سلطان.

مؤمنین اولیّه هر ظهوری اولین مصداق خلقند که خود به حیات روحانی زنده شده و سبب هدایت نفوس و خلق روحانی آنها می گردند. مؤمنین اولیه در این لوح به مرایاء و آئینه هائی که در مقابل شمس حقیقت قرار می گیرند و با انعکاس اسماء و صفات حق نفوس را حیات روحانی می بخشند و همچنین به حروفات ناطقه تشبیه گشته اند. این نفوس مقرب درگاهند از آن جهت که بقیّه ناس مهتدی هستند به هدایت ایشان و در هر ظهوری به اسمی موسومند و الا مرایای واحده اند که تغییر اسماء جسدیه بوده و هست. مثلاً در ظهور حضرت بودا اولین گروه راهبان، در زمان حضرت موسی هارون، در ظهور حضرت عیسی به حواریون، در دروه حضرت محمد به چهارده معصوم و ائمه اطهار و در زمان

حضرت اعلیٰ به حروف حی و یا بفرموده حضرت بهاءالله در این لوح به حروفات ناطقه موسومند.

"همین قدر که در ظهور نقطه حقیقت که در قرآن باسم رسول الله ظاهر بود مثل او شمس گرفته شود و مهتدین به او شمس در مرایاء ... و اول مرآتی که تعکس از شمس حقیقت برداشته در کل عوالم امیرالمؤمنین (ع) بوده در هر ظهوری باسمی الی ما ینتهی" (حضرت اعلیٰ، بیان فارسی، باب ۱۲، واحد ۳)

"شبهه ای نیست که ایشان اول انواری هستند که بین یدی الله سجده نموده و آیاتی که نازل فرموده بود بر باب خود قبول نموده تبلیغ آنها را فرموده و هیچ علوی در امکان اعلیٰ تر از این نیست که فؤاد عبد مدل علی الله باشد ... و شبهه نیست که این انوار مقدسه برضای خداوند قبل کل شیء مسترضی شده و همین است علو اعلیٰ فوق هر علوی و سمو ابهی فوق هر سموی ..." (همان، باب ۲، واحد ۱)

این نفوس چون مرآت و آئینه مقابل شمس مظهر ظهورند، همان خصوصیات مظهر ظهور را از خود بروز میدهند. اگر استقامت، قیام، استقرار، قوت و یا قدرتی در این عالم دیده شود انعکاسی از مظهر ظهور است:

"ثم اعلم بان لهذا الالف المستقیمة الراسخة مثال فی کل العوالم و کل من خیط عنایتہ یستمدون و کل ما انت تشهد فی کل خلق و یخلق من استقامة او قیام او من استقرار او قوۃ او قدرة فاعلم بان کل ذلك ظهر من استقامة هذا الالف الالهی و کل فی ظل هذا الالف مستظلون و من استقامته مستقیمون (حضرت بهاءالله، مائده آسمانی، ج ۴، ص ۷۵ حضرت اعلیٰ نیز در این باره می فرماید:

"در ظهور نقطه حقیقت که در قرآن باسم رسول الله ظاهر بود مثل او شمس گرفته شود و مهتدین باو شمس ظاهره در مرایاء ... امروز که ظهور همان نقطه در بیان است هر نفسی که مؤمن باو است در خود نبیند آنچه باو عز اوست الا مثل شبجی که در مرآت می بیند نزد شمس سماء ... اگر در زمان او سلطانی باشد و ذکر سلطنت خود نماید معاینه مثل او مثل مرآتی است که بگوید در مقابل شمس که در من ضیاء هست و همچنین اگر عالمی اظهار علم خود کند نزد او معاینه همین قسم است و اگر غنی اظهار غنای خود کند نزد او معاینه همین قسم است و اگر قدیری اظهار قدرت خود کند نزد او معاینه همین قسم است و اگر عزیزی اظهار عزت خود کند نزد او معاینه همین قسم است." (بیان فارسی، باب ۱۱، واحد ۳)

بقیه نفوس و حتی تمامی عالم وجود نیز از شائبه این تجلی خالی نیست: "آنچه در آسمانها و زمین است محال بروز صفات و آسمانی الهی هستند. چنانچه در هر ذره آثار تجلی آن شمس حقیقی ظاهر و هویدا است که گویا بدون ظهور آن تجلی در عالم ملکی هیچ شیء به

خلعت هستی مفتخر نیابد و بوجود مشرف نشود. چه آفتابهای معارف که در ذره مستور شده و چه بحرهای حکمت که در قطره پنهان گشته. خلاصه انسان که از بین موجودات به این خلع تخصیص یافته و باین شرافت ممتاز گشته. چنانچه جمیع صفات و اسمای الهی از مظاهر انسانی بنحو اکمل و اشرف ظاهر و هویداست و کل این اسماء و صفات راجع به اوست. این است که فرموده «الانسان سری و أنا سره» ... جمیع اشیاء حاکی از اسماء و صفات الهیه هستند هر کدام بقدر استعداد خود مدل و مشعرد بر معرفت الهیه بقسمی که احاطه کرده است ظهورات صفاتی و اسمائیه همه غیب و شهود را ... و انسان که اشرف و اکمل مخلوقات است اشد دلالة و اعظم حکایة است از سائر معلومات" (حضرت بهاءالله، ایقان، صص ۷۵-۷۸)

در این سیر دیدیم که چگونه نقطه مشیت اولیه الهی به الف توحید مظاهر الهیه و سپس به حروف مقطعه تحدید و کثرت مظاهر الهیه و سپس به کلمات مرکبه خلق منتهی گردید. ولی این سیر خاتمه نمی‌یابد بلکه نقطه مشیت اولیه پس از سیر مراتب خود در عالم تکوین و خلق تمامی کائنات اجل خود را پشت سر گذاشته و به نقطه شروع خود باز می‌گردد تا شریعتی دیگر را با نامی جدید شروع نماید:

"و ان علیا قبل محمد مظهر الذات و مظهر الصفات الذی منه بدء الممكنات و الیه ترجع الکاننات و هو الذی من نفسه المنان نفس الرحمن و بها خلق الجواهرات و القابلیات فی عالم الامکان و ظهورات الموجودات فی عوالم الأکوان و المریاء المستحکیة عنه و الحروفات الناطقة منه ... الی ان ترجع النقطة الی مقامها الاولی بعد دورها فی حول نفسها و بلوغها الی محلها اذا يرجع الانتهاء الی الابتداء و حينئذ يظهر نداء الاولی عن شجرة القصوى عند إشراق الشمس مرة اخرى و هذا ما غنت الورقاء فی قطب البقاء فی هذه اللیلة الأحدیة الی توقد فیها نار الأحدیة من سدرة السیناء فی ظل اسم القدمیة و السر الأزلیة الذی سمی بالحق القدیم فی قیوم الأسماء (حضرت بهاءالله، مائده آسمانی، ج ۴، صص ۵۱-۵۲)

حضرت بهاءالله در این بیان نه تنها مسئله رجعت را در مظاهر ظهور به طور اعم بیان می‌فرماید، بلکه از آنجا که حضرت اعلی بطور اخص به لقب نقطه منتسب هستند اختصاصاً نیز به تمامیت کتاب بیان اشاره می‌فرمایند و در ادامه ناس را بظهور خود تحت عنوان ظهور "حق قدیم" که حضرت اعلی در کتاب قیوم‌الاسماء به آن بشارات داده است متذکر می‌گردند.

در کتاب اسرار الآثار در توضیح نقطه اولی آمده است: "لقب و شهرت روحانی باب اعظم گردید و خود این کلمه را اصطلاح بدیع نموده لقب مشیت کلیه و مظهر آن قرار دانند و به این اعتبار خود را نقطه بیان ... خواندند و در توقیع به محمد شاه: أنا النقطة الی بها ذوت من ذوت" (ج ۵، ص ۲۳۴)

حضرت بهاءالله نیز ایشان را با این لقب می‌ستایند: "معنی نقطه لا یعد و لا یحصی است، زیرا طلعت موعود و کلمه جامع و هیکل الهیه به این اسم عالی و رسم متعالی عرش اعظم را که محل نزول و جلوس کینونت غیبیه است مرسوم فرمودند و این مخصوص است به همان هیکل و کفی بنفسه شهیدا" (آثار قلم/اعلی، ج ۳، ص ۲۰۴)

در نظر گرفتن این حقیقت و همچنین تسمیه اولین نفوس مؤمن به ایشان با نام حروف حی که در این لوح با نام حروف ناطقه مذکورند ما را به یکی دیگر از تعبیر حضرت بهاءالله از حروف مقطعه قرآن رهنمون می‌سازد که مؤکد عظمت ظهور موعودی است که پیروان آن تحت لوای رموز حروف مقطعه قرآن در کتاب قرآن مذکورند.

"ایشان انواری بوده اند که لم یزل و لا یزال نزد عرش حق ساجد بوده و هستند در هر ظهوری باسمی مذکور نزد خلق بوده و در هر ظهوری تغییر اسماء جسدیه از برای ایشان بوده و از برای خداوند اسماء مالانهایه بوده و هست و لکن کل باین اسماء متجلی گشته چنانچه هدایت کل بهدایت اینها شده و در افنده این اسماء دیده نمی‌شود الا الله" (حضرت اعلی، بیان فارسی، باب ۲، واحد ۳)

چکیده

بنابر آنچه گفته شد، درمی‌یابیم خدایی که ادیان الهی معرفی می‌کنند، در حقیقت امر با هم اختلافی ندارد. اگر کتاب مقدس از خدای انسان‌انگار و یا تجسد و تمثل او سخن می‌گوید، این تعبیر باید به گونه ای تأویل شود تا با تنزیه حق تعالی که از اصول بنیادین ادیان الهی است منافاتی نداشته باشد. در حالی که بر اساس عرفان بهائی تجلی خداوند بنحو اکمل در مظاهر ظهورش، زیباترین شکل رابطه خدا و انسان را به تصویر می‌کشد.

ملاحظه شد که حضرت بهاءالله در لوح تفسیر حروف مقطعه قرآن با استعانت از مطابقت تدوین و تکوین استادانه مفهوم تجلی حق در این عالم را با ملموس‌ترین و محسوس‌ترین نمادهای نقطه، حروف و کلمات در پیش روی ما گشادند. به صراحت میتوان اعتراف کرد که شاید هیچ مشابهت و مماثلتی مانند عالم تدوین نمی‌توانست به این زیبایی تمامی ابعاد این مفهوم را دربر گیرد، مفاهیمی که حضرت محمد آن را در قالب رمز در کتاب خود قرآن مکنون داشته بود و ختم آن را بعهدۀ حضرت بهاءالله موکول نمود.

سخن را با بیانی از حضرت عبدالبهاء در تبیین این تطابق خاتمه می‌دهیم:

"دو کتاب منشور است، یکی کتاب تکوین و دیگری تدوین. کتاب تدوین کتب آسمانیست که بر انبیای الهی نازل و از فم مظهر حق صادر. کتاب تکوین این لوح محفوظ امکانست و رق منشور اکوان و تکوین طبق تدوینست و در کتاب تدوین سؤر و آیات و کلمات و حروف موجود و حقائق و معانی در آن مندمج و مندرج. همچنین کتاب تکوین منشور

الهی است و صحیفه اسرار ربانی. آیات عظیمه موجود و صور کلیه مشهود و کلمات تامه مثبت و حرویات عالیه منظور و اسرار ما کان و مایکون در آن موجود. چون تدوین بخوانی به اسرار الهیه واقف گردی و چون در کتاب تکوین نظر نمائی آثار و رموز و حقائق و شئون و تجلیات سر مکنون و فیوضات حضرت بیچون مشاهده کنی. این است که در قرآن خطاب می فرماید «انظر الی الإبل کیف خلقت و الی السماء کیف رفعت و الی الارض کیف سطحت و الی البحار کیف سُجرت» و أمثال ذلك. پس معلوم و واضح شد که عالم تدوین حروف و کلمات و آیاتست و در عالم تکوین نیز حروف و کلمات و آیات" (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۲، ص ۴۳۶)

یادداشتها

(۱) "اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ" (آیه ۳۵ از سوره نور)

خدا، نور آسمانها و زمین است، مثل نورالهی، همچون مشکاتی است، که در آن چراغی پرفروغ باشد، و آن چراغ در میان حبابی بلورین قرار داشته باشد، که آن حباب همچون ستاره ای درّی و درخشان است، این چراغ، از درخت پر برکت زیتون برافروخته می شود، که نه شرقی و نه غربی است؛ آن روغن چنان شفاف و زلال است، که نزدیک است هنوز به آتش نرسیده شعله ور گردد؛ نوری است بر فراز نور دیگر، و خدا هر کس را که بخواهد به نور خویش هدایت خواهد کرد، و خدا این گونه برای مردم مثل می آورد، و خدا به هر چیزی علیم و آگاه است.

(۲) ۲۹ سوره از سوره های قرآن با ۱۴ ترکیب مشتمل بر ۱۴ حرف مخصوصه شروع می شوند که عبارتند از:

الم (الف، لام، میم، ۷ مورد)، الر (الف، لام، راء، ۴ مورد)، ص (صاد، ۱ مورد)، ق (قاف، ۱ مورد)، طسم (طاء، سین، میم، ۲ مورد)، طس (طاء، سین، ۱ مورد)، کهیصص (کاف، هاء، یاء، عین، صاد، ۱ مورد)، حم (حاء، میم، ۷ مورد)، حمعسق (حاء، میم، عین، سین، قاف، ۱ مورد)، یس (یاء، سین، ۱ مورد)، طه (طاء، هاء، ۱ مورد)، المر (الف، لام، میم، راء، ۱ مورد)، المص (الف، لام، میم، صاد، ۱ مورد)، ن (نون، ۱ مورد).

این حروف را حروف نورانی نیز می‌گویند، اما بیشتر به حروف مقطعه قرآن مشهورند، چرا که به صورت کلمه معنای خاصی ندارند و در هنگام خواندن آنها را به صورت مقطع و مستقل می‌خوانیم.

کتابنامه

پیروز سیار: کتاب‌هایی از عهد عتیق، طهران، نشر نی، ۱۳۸۰.
فاطمه حیدری، پندارهای یونانی در مثنوی، تهران، انتشارات روزنه، چاپ اول، ۱۳۸۴.